

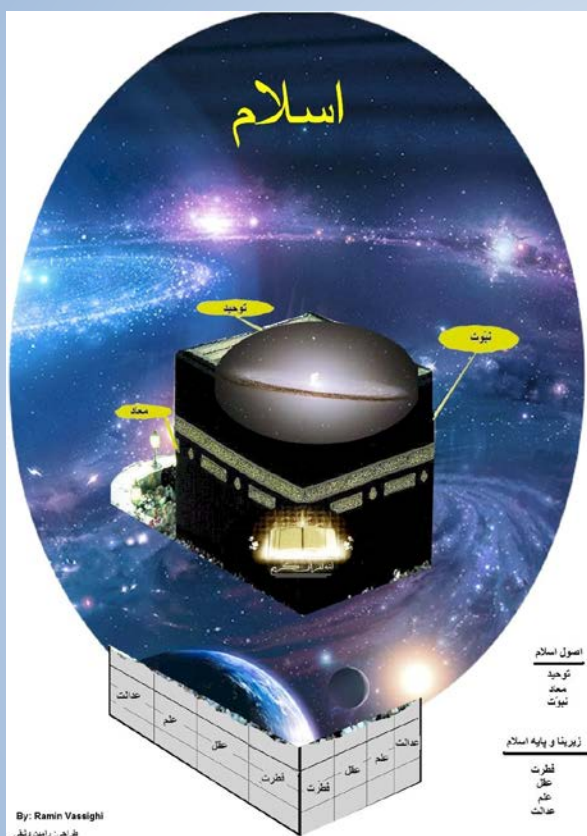
تعجب آوراست که اکثریت مسلمانان نمی توانند دین اسلام را تعریف کنند. و از همه مهم تر، کشورهای غربی پایه و اصول دین اسلام را با فروع دین ادغام کرده و به غلط به مسلمانان تدریس و تحمیل میکنند.

دین اسلام چیست، و بر چه مبنائی استوار است؟

شناخت اساسی از دین اسلام

مقاله: رامین وثیقی

سر دبیر: خانم حمیده نیری



4AVA.Net

مقدمه.....	2
تعریف دین در اسلام.....	2
اصول اسلام.....	3
فروع دین (اعمال دین).....	3
معنی اسلام.....	3
واژه و کلمه "اسلام".....	3
تعریف اسلام ("شجره نامه" اسلام) از طرف مولانا و مقتدانا علی ابن ابیطالب (ع).....	4
زیربنا (یا پایه های) اسلام.....	7
زیر بنا یا پایه اول- فطرت است.....	7
زیربنا یا پایه دوّم- عقل است.....	9
زیربنا یا پایه سوّم - علم است.....	10
زیربنا یا پایه چهارم - اعتدال است.....	12



اسلام چیست؟

مقدمه

در طی دو سال گذشته از طریق وبسایت 4ava.net، آمارتکان دهنده ای از مساجد و افراد مسلمان در آمریکا و سایر کشور های اروپایی و ایران گرفته شد. اکثریت مسلمانان قادر به تعریف اسلام و پایه های آن نبودند، مخصوصاً در آمریکا که در مدارس و دانشگاه ها به غلط به تمام دانش آموزان آموزش تعلیم می دهند. لذا، لازم دانستم که از صوتهای درسی استاد محترم، دکتر محمد علی انصاری، آن چرا که یاد گرفته بودم استفاده کنم و این مقاله را به چاپ برسانم. این مقاله به انگلیسی هم ترجمه شده و در وبسایت گذارده شده است.

البته از همین ابتداء با کمال شهامت و شفافیت باید بنویسم که من توان نوشتن در پیرامون اصول و دین اسلام را ندارم. آن چه که در طول ۴۶ سال گذشته تحقیق کردم و از استادانم یاد گرفتم را به روی کاغذ می آورم. امیدوارم که این نوشته آغاز راهی باشد برای اشخاصی که اسلام را با تحقیق به عنوان دین خود قبول کرده اند.

تعریف دین در اسلام

برای اینکه "دین" در اسلام تعریف شود باید به چند نکته توجه کرد. اول اینکه: در ادیان اصول به دو قسمت تقسیم می شوند؛ اصول متغیر و اصول ثابت. اصول متغیر را شریعت می گویند. اصول ثابت را، احکام غیر متغیر دین می گویند. واژه کلمه دین در عربی و فارسی مشترک است: به معنای کیش، آئین، مرام انسانها که با آن زندگی می کنند. مجموعه آداب و قوانین برای مردم را دین می نامند. در عربی حساب رسی، جزا و پاداش هم معنی می دهد.

در دین اسلام؛ مالک و صاحب اختیار دین خداوند متعال می باشد.

۱ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾

یعنی هیچ کس حق دست بردن یا عوض کردن دین الهی را ندارد. دیندار سه اصل عمده دارد: ۱- باید پشتوانه ی عقیدتی قوی داشته باشد. ۲- احکام را بداند، ۳- اخلاق را بلد باشد. اولین لازمه ی دین داری، شناخت خداوند است.

دین یک مقوله سلیقه ای نیست، که بگوییم: "بنظر من چنین می آید و من فکر کردم که اینطور عمل بشه!" مؤمن کسی نیست که دین و ایمان خودش را از "رای و سلیقه خودش بگیرد". مؤمن دینش را از رَبِّش می گیرد نه از رأیش.

و لا کن آتاه من ربّه لا من رأیه

الفاتحه (1:4) 1

﴿ه﴾ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾²

اینان از جانب پروردگارشان از هدایتی برخوردارند و هم اینان رستگارانند

اصول اسلام

اصول اسلام به سه بخش عمده تقسیم می شود: توحید، معاد، و نبوت است. این دینی است که اصل آن بر این سه محور اصلی می چرخد. مسلمان کسی است که جز خداوند یکتا معبودی را نمی پرستد و به روز رستاخیز ایمان دارد، و رسولان خداوند را به جان و دل قبول کرده و پیغمبر اسلام را به خاتم الانبیاء قبول دارد.

فروع دین (اعمال دین)

فروع دین اعمالی هستند که ادیان الهی برای تزکیه روح و جسم انسان آورده اند. و آنها به نوعی طراحی شده اند که انسان را در راه خود ثابت قدم می کنند. او را به مقصد اصلی راحت تر و سریع تر می رسانند. این اعمال نه اجباری است و نه پایه دین محسوب می شود. فروع دین در اسلام:

نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی (دوستی)، و تبری (مصون بودن) است.

معنی اسلام

به عنوان مقدمه باید گفت که تنها دینی که آنین محمدی آن را می پذیرد "اسلام" است (به معنی تسلیم واقعی است؛ یعنی "دین تسلیم شدن") که در سوره آل عمران آیه 19 می گوید:

...³ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ۗ

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است،...

اینجا از "دین"، تسلیم شدن سخن گفته می شود. هیچ فرقی نمی کند که شما مسیحی، یا یهودی یا زرتشتی... باشید، تا زمانی که تسلیم به امر خداوند باشید شما مسلمان هستید. همانطوری که ما به حضرت ابراهیم و یوسف مسلمان می گوئیم.

اینجا سؤال می شود که اسلام چیست؟ برای اینکه بتوانم این سؤال پر معنا و اساسی را جواب دهم، اول باید ریشه و واژه کلمه اسلام را در عربی تعریف کنم.

واژه و کلمه "اسلام"

کلمه اسلام در عربی از سه حرف اصلی "س، ل، م" تشکیل شده. با این سه حرف ترکیبات کلمات بدین ترتیب خواهند بود: "سِلْم، سَلْم و سَلَم، سَلَام، اسلام" می آید. همینطور اگر اصل کلمه را نگاه کنیم می بینیم که:

أَسْلَمَ (به معنی تسلیم به خداوند) ← اسلام (به معنی تسلیم شدن) ← اسلام

معنی	کلمه
تسلیم	اسلام

² بقره (2:5)

³ آل عمران (3:19)

سیلم	موافقت، همراهی، آرامش
سَلْم	صلح
سَلَّمَ	۱۰۰٪ تسلیم، کاملاً موافقت کردن و قبول داشتن
سَلَام	سلامتی، صلح

کلمه "اسلام" صلح، قبول کردن و موافق بودن با خداوند متعال است. حد و حدود خداوند را رعایت کردن است. از سر صلح وارد شدن با خداوند است. اگر خداوند می گوید: "نکن"، انسان مسلمان نمی کند. چرا که اگر مخالفت کند، ستیزه با حق الهی و با او جنگ کردن، می شود! اگر چنین باشد، این انسان مسلمان نیست. زیرا که تسلیم نیست. خداوند متعال چون خالق انسان است راه خوبی برای ما گذارده است. اگر این راه درست و کامل نبود، که از طریق پیامبرانش به ما یاد نمی داد، و ما را متذکر نمی کرد. اگر راه بهتری بود، خالق ما آن را تجویز می کرد! ما انسانها با دانش اندکی که داریم باید قبول کنیم که خداوند بهترین راه شایسته را برای ما انسانها به جای گذارده است.

ما دو نوع اسلام داریم. یک، اسلام بدوی یا زبانی، و دوم اسلام عملی. اسلام بدوی یا زبانی اسلامی است که فقط به لفظ

«مسلمان شده و گفته: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**

این اسلام کلاس اولی است. می گوید که مسلمانم. در این دنیا از مزایای فرد مسلمان (یعنی زندگیش، ناموسش، ووو...) برخوردار است. ولی وقتی که از این دنیا رفت تمام. آن مصونیت تمام می شود، و برای آن دنیا هیچ فایده ای ندارد. این تسلیم شدن می بایستی در عمل او نقش بگیرد و در هر لحظه ی زندگی او شکل بگیرد. اگر چنین شد، او از مزایای آن دنیا هم سود و بهره کافی خواهد برد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

ای کسانی که ایمان آوردید، اسلام را با جان و دل بپذیرید، و پای برجای پای شیطان مگذارید و دنبال شیطان نروید، او شما را گمراه کرده و دشمن دیرین شماست. (۲:۲۰۸)

در این آیه: "**ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً...**" بسیار مهم است. داخل شوید در اسلام با "**سِلْمٍ كَآفَّةً**". به این مطلب این طور نگاه کنید: ای کسانی که ایمان آوردید، حال که شما قبول کردید، و ایمان آوردید، که... فقط، خداوند یکی است. و او می خواهد که شما در این زندگی موفق و پیروز باشید. چرا، این راه را نصف کاره می آید؟ چرا، این "بار" را، به مقصد نمی رسانید؟ چرا ذره ذره، این نعمتی که خداوند به شما عنایت فرموده، تا راه خود را پیدا کنید، از کف می دهید و مراقبت نمی کنید؟

۴ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾

آری، آنان که با جان و دل تسلیم خداوند اند و در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارش پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

تعریف اسلام ("شجره نامه" اسلام) از طرف مولانا و مقتدانا علی ابن ابیطالب (ع)

امیرالمؤمنین علی (ع) اولین مرد اسلام، بعد از پیامبر، و اسلام شناس واقعی، اسلام را به شرح ذیل چنین تعریف می فرماید. این تعریف، هم در نهج البلاغه است و هم در کتاب "اصول کافی"، صفحه 645، ثقت الاسلام کلینی نقل می کند: (از احمد بن محمد بن خالد یکی از صحابه)

قرآن- سوره بقره، آیه 112 (2:112) 4

بَابُ نِسْبَةِ الْإِسْلَامِ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسَبُهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَنْسَبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْعَمَلُ وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَلَكِنْ آتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ وَالتَّكَاْفُرُ يُرَى إِتْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَأَعْتَبَرُوا إِتْكَارَ الْكَافِرِينَ وَالتَّصَدِيقَ بِأَعْمَالِهِمْ الْحَبِيبَةَ

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسَبُهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَنْسَبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ
 امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند؛ " امروز می خواهم راجع ویژگیهای اسلام و شجره نامه اسلام برای شما سخن بگویم. به گونه ای اسلام را برای شما تعریف کنم که، نه کسی قبل از من، نه کسی بعد از من، بتواند بگوید، مگر به این طریق و شیوه ای که به شما می گویم، خواهند گفت. (یعنی چیزی بیش از این در این باب برای گفتن نخواهند داشت). من (امیرالمؤمنین (ع)) می خواهم آن چهار چوب اصلی همین حقیقت اسلام و تسلیم را مطرح کنم. که اگر آیین و شریعت پیغمبر مکرم اسلام هم، "اسلام" است، به همین خاطر است. که امیرالمؤمنین این اولین اسلام شناس بعد از پیامبر مطرح می کند.

إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ

اسلام نیست مگر تسلیم. اسلام تسلیم به خداوند شدن است. حقیقت اسلام، خود کلمه ی اسلام، واژه لغوی اسلام، و اصطلاح اسلام، نیست مگر تسلیم. این جز تسلیم خداوند سبحان شدن چیز دیگری نیست. یعنی بعد از پذیرش حکمت الهی، علم الهی و ذات سبحانی،... دیگر چون و چرائی در قبال خداوند معنی ندارد. دیگر، در قبال خواسته ها و انبیاء خداوندی، که نیست مگر بهترین گزینش برای بندگان خویش، این دیگر معنی ندارد. به عنوان دین بشریت همان را پیشنهاد می داد دیگر این ادیان و آداب و رسوب را ذات باری تعالی مطرح نمی کرد. دیگر در اینجا چون و چرائی وجود ندارد. **إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ.**

وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ

اما این تسلیمی که من علی می گویم این تسلیم دست نمی دهد مگر با یقین. انسان نمی تواند بدون یقین به کوی تسلیم پای گذارد. و مسلم باشد. این تسلیم به این معنی که سنت ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و پیامبر اسلام است، این نیاز به یقین دارد. **وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ.**

وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ

و این یقینی که من گویم، این حاجت به تصدیق دارد. یعنی به تمام وجود یک مطلب را باید از سر صدق تلقی کنید و بگیریید و صادقانه با آن برخورد کنید. این تصدیق میشود. تصور نیست، تصدیق است. **وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ.**

وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ

اما این تصدیقی که من به شما می گویم این همراه با اقرار باید باشد. یعنی باید بر آن با تمام وجود این تصدیقتان را اقرار، ابراز، اظهار، و اصرار کنید. (به لب جاری کنید). **وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ.**

وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ

مراد من علی از اقرار عمل است. نه اینکه با گفته تان بگویید **سَلَمْنَا**، **أَقْرَرْنَا**، اقرار کردیم. نه، **وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ** اقرار شما نیست مگر با عمل شما. باید در رفتار شما، کردار شما این تسلیم، یقین، تصدیق، و اقرار موج بزند. خوب این عمل چیست؟ آیا کار کردن یا انجام دادن کاری، یعنی عمل؟ در پاسخ به این سؤال مهم باید گفت نه. به دنبال آن حضرت می فرماید: این مراد من نیست:

وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ

امام می فرمایند این عمل کردن شما همراه با آداء باید باشد. گاهی ما یک کاری را انجام می‌دهیم و بعد هم می‌نشینیم و می‌گوییم مثلاً: الحمدلله من نمازم را خواندم، الحمدلله رمضان گذشت اما یک روز روزه خود را نخوردیم. الحمدلله رفتم حج و یک مرتبه هم شانه ما از کعبه کج نشد. گاهی احساس می‌کنیم کاری را انجام داده ایم. این آداء نیست این عمل است ولی آداء نیست. آداء آن است که تمام مقصود از عمل را انسان تحویل دهد. تأدیه کند. تأدیه! نه اثبات تکلیف کند. و نه بار را به زمین بگذارد. بلکه، بار را به منزل برساند. این دو حرف است. آن عملی که من علی می‌گویم؛ **وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ**. باید این عمل را تأدیه کنید. این عمل را به مقصد برسانید، این عمل را از سر باور و تعهد انجام بدهید، و عامل به آن باشید. شما که با اعمالتان تسلیم شدید، این بار را به مقصد برسانید و درست عمل کنید.

پس یک بار دیگر این را مرور کنیم:

اسلام تسلیم است ← تسلیم یقین است ← یقین تصدیق است ← تصدیق اقرار است ← اقرار عمل است و ← عمل تأدیه و آداء کردن است.

خیلی عجیب است. یک زنجیر زیبایی را وجود مقدس امام ترسیم می‌کنند و کنار هم می‌چینند. و بعد از تعریف اسلام امیر سخنی تکان دهنده می‌گویند که در اوایل این متن مختصری به آن اشاره کردیم.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَلَكِنْ آتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ
وَ الْكَافِرُ يُرَى إِتْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَاعْتَبِرُوا إِنَّ كَفَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْخَبِيثَةَ

خدا می‌داند که این جمله چقدر ارزش دارد. به دنبال آن امیرالمؤمنین می‌گویند مؤمن آن کسی نیست که دین و ایمان خودش را از رأی و از سلیقه خود بگیرد. دین یک مقوله‌ی سلیقه‌ای نیست. "که به نظر من چنین می‌آید... من فکر کردم که به نظر من این طور باید عمل بشود بهتر است...". فرمود مؤمن دین خودش را از رأی خود نمی‌گیرد، بلکه مؤمن دینش را از رب خود می‌گیرد. اصلاً تسلیم یعنی همین! آنچه خداوند گفته است به عنوان دین می‌گیرد و می‌پذیرد.

فرق ادیان الهی با غیر الهی در اینجاست که؛ در مکاتب فکری بشری، نطه‌ها و ایسمها، گروهی می‌نشینند و عصاره فکر خود را جمع می‌کنند. تنوریسینهای مختلفی با ایدیولوژیهای متفاوت، یک مکتبی را طراحی می‌کنند. اما ادیان الهی اصلاً از این نوع نیستند. ادیان الهی ساخته و بافته‌ی خداوند سبحان اند. طرحی است الهی نه بشری! نه افکار انسانی! اصول آن و فروع آن ریشه الهی و خداوندی دارد. در مکتب الهی باید هم همین که علی ابن ابی طالب (ع) می‌فرماید باشد: "مؤمن دین خودش را از رأی خود نمی‌گیرد از رب خویش می‌گیرد".

الْمُؤْمِنُ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ

مؤمن یقینش را در حرف زدن، یا در فکر کردن پیدا نمی‌کند. **إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ**. بلکه مؤمن یقینش را در عملش می‌بیند. وقتی مردم به رفتار او نگاه می‌کنند و می‌فهمند که او یقین دارد. در عمل استحضار دارد که اهل یقین است. یقین خودش را روز عمل می‌بیند نه روز ادعا. یعنی وقتی که مشغول عمل کردن هست بعد می‌بیند چند درصد آن واقعاً به یقین رسیده است یا نرسیده است. حال که به مقام عمل می‌رسد می‌لنگد! لنگش دارد. پس مشخص می‌شود، از یقین خبری نبوده. این چنین نیست.

وَ الْكَافِرُ يُرَى إِتْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ

کفر، انکار کفر، هم در عمل کافر ظاهر می‌شود. یعنی وقتی که توی عمل کافر را نگاه می‌کنید، می‌بینید واقعاً دارد انکار می‌کند. می‌بینید که...، واقعاً از موضع انکار دارد عمل می‌کند و رفتار می‌کند.

فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ

امام قسم می خورد: به آن کسی که جان علی در دست اوست یعنی به خدای علی سوگند می خورد:

مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَاعْتَبِرُوا إِنَّكَارَ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْخَبِيثَةَ

این امور را بشناسید. امر دیگران و کافران را بشناسید. و بعد، آنگاه اعتبار بگیرید و با معرفت می توانید تشخیص دهید. این انکار کافر را، انکار منافق را، نه از گفتار و ادعاها نشان، بلکه از اعمالشان بسنجید و تشخیص دهید. همانطور که در حق ایمان این چنین است، در حق کافر هم این چنین است. در اینجا امیرالمؤمنین یک نقشه بسیار زیبا و یک دل زیبای ایمانی و اسلامی را به معنی کلمه واقعی طراحی می کنند. شاید همین یک سخن امیرالمؤمنین برای نشان دادن آن عظمت و شخصیت امام علی(ع) کافی باشد. و برای انسان شدن و مسلمان شدن ما کافی باشد. اگر همین یک سخن را ما درست درک کنیم و بفهمیم و سر لوحه ی فکر و زندگی خودمان قرار دهیم، شاید برای ما کافی باشد.

زیربنا (یا پایه های) اسلام

مستحضرید که خداوند سبحان در قرآن کریم شرع مقدس اسلام را "دین الحق" معرفی می کند. دین الحق یعنی دین ثابت.

5 هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾

او خدایی است که رسول خود را با هدایت (قرآن) و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و (بر حقیقت این سخن) گواهی خدا کافی است

6 هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۚ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

اوست خدایی که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند

خداوند سبحان، پیغمبر مکرم اسلام را همراه با هدایت و دین حق فرستاده است، شخصیت او در اوج هدایت، و آئین او، آئین حق است. اسلام دین حق است. یعنی دینی: ثابت، راسخ و جازم است. کلمه ی حق به معنی امر ثابت و قطعی است. اسلام دین استواری است که هیچ تبدیل و تغییری نداشته است و نخواهد داشت. نه از جهت ضعف، بلکه همیشه رو به شوکت و قدرت بوده است، و خواهد بود. خداوند این دین را ثابت قرار داده است. اما ثبات اسلام از آن عوامل زیر ساختی و زیر بنایی اسلام است. می توان بطور خلاصه گفت؛ که پایه های اساسی اسلام را چهار نکته اساسی تشکیل می دهد که به این دلیل شرع مقدس اسلام شریعتی ثابت و پایدار و جاودان است. این چهار نکته، اصول و ارکان تربیت اسلام را نیز محقر می کند.

زیر بنا یا پایه اول- فطرت است

اولین نکته ای که به عنوان پایه و اساس، زیر بنای اسلام را تشکیل می دهد فطرت است. اسلام آئینی است فطری. یعنی خداوند سبحان در آیه ی 30 سوره روم می فرماید:

5 قرآن کریم - سوره الفتح - آیه 28 (48:28)

6 قرآن کریم - سوره توبه - آیه 33 (9:33)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ 7 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

پس تو مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور در حالی که از همه کیش ها روی به خدا آری و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد، این است آیین استوار حق، و لیکن اکثر مردم (از حقیقت آن) آگاه نیستند.

اسلام آئین فطری است. خداوند سبحان وقتی که وجود ما را آفریده است، اطلاعات، معلومات و دانشهایی در وجود ما تکوین قرار داده است. خداوند سبحان به جان آدمیان الهام کرده است. ما اطلاعاتی در جان و درون خودمان داریم که باید راه ارتباط با آنها را بدانیم. این اطلاعات به بیانی دیگر، برنامه ریزی الهی برای بشریت است. این اطلاعات و برنامه ریزی در دی-ان-ای تمام انسانها از بدوه حیات گذارده شده است. این مجموعه اطلاعات چینی را تعبیر به فطرت انسان می کنیم. لذا می بینید که انبیاء الهی همیشه نیامدند که به بشریت تعلیم دهند و وحی آسمانی همیشه تعلیم نیست گاه تذکر است. از اسامی قرآن کریم ذکر است. در سوره الحجر آیه 9:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾ 8

ما این قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم، و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت.

قرآن ذکر است و ما را تذکر می دهد، و ما را به فطرتمان برمی گرداند. پیغمبر مکرم اسلام را خداوند مذکر می گوید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾ 9

پس خلق را متذکر ساز که وظیفه ی پیغمبری تو غیر از این نیست

همه ی چیزهایی که پیغمبر می فرماید جنبه ی تعلیم ندارد. بلکه خیلی از آنها را بشر می داند. اما نسبت به دانستن خود غفلت دارد. پیغمبری گوید تا ما را به فطرت سلیم خودمان برگرداند. اگر در قرآن کریم می گوید:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ 10

آیا پاداش نیکویی و احسان جز نیکویی و احسان است؟

به هر زبان زنده دنیا که شما این آیه را ترجمه کنید تمام فطرت انسانها می پذیرند. که پاسخ نیکي را باید به نیکویی و احسان داد. اینها فطریات این دین است. اساس دین اسلام را فطرت تشکیل می دهد. حقایق اسلامی مطابق با ذات فطری انسان است. در این آیه ی کریمه که اکثر مسلمانان می دانند و آن را حفظ هستند، آیت الکرسی است، در یک قسمت آن می گوید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ...

7 قرآن کریم - سوره روم آیه 30 (30:30)

8 قرآن کریم - سوره الحجر - آیه 9 (15:9)

9 قرآن کریم - سوره الغاشية - آیه 21 (88:21)

10 قرآن کریم - سوره الرحمن - آیه 60 (55:60)

برخی از مفسران چنین معنی می کنند که: در اسلام هیچ اکراهی وجود ندارد. یعنی در ابتدا کسی را مجبور نمی کند که مسلمان باشد. اسلام به انسان عرضه می شود، هر کسی خواست می پذیرد، و هر کسی نخواست نمی پذیرد. اسلام هرگز کسی را به جبر مسلمان نمی کند. و اکراهی در اصل پذیرش دین نیست. البته در استمرار و ادامه ی دین در پاره ای از موارد، اکراه وجود دارد، که آن جای خویشتن دارد. اما ما در اینجا استفاده ی دیگری را می توان از این آیه ببریم و آن را به طور دیگری نگاه کنیم. آن هم این است که: یکی از معانی **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** ... چیز دیگری است. آن هم این است که: دین، امری است که در آن هیچ نکته ی مکروهی وجود ندارد. یعنی: آن غذایی که شما می خورید و لذت می برید می شود مطبوع. و آن غذایی که می گذارند مقابل شما و رقبت به خوردن آن ندارید می شود مکروه. **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** ... در اسلام چیزی وجود ندارد که با ذائقه ی انسان و فطرت آدمی ن سازد. امور اسلام و حقایق اسلام مطالبی است که اگر درست بدون پیرایشی و بدون کاستی و فزونی مطرح شود فطرت سلیم انسان آن ها را می پذیرد و به سوی آن علاقه نشان می دهد، و جذب آن می شود. زیبایی در تمام دین خدا نهفته است، که مطابق با فطرت آدمیان و وجود انسان مطابقت می کند. البته گاه در فطرت انسان یک تحولاتی پیش می آید. و متأسفانه این فطرت رنگ عوض می کند، به لحاظی پاره ای از اعمال، و پاره ای از تعالیم، فطرت انسان را متأسفانه دچار مشکل می کند.

در مثنوی داستانی است مربوط به مرد کناس (یعنی آن کسی که پاره ای از چاه و فاضلاب را تخلیه می کرد) که اغلب دوستان به آن اشاره می کنند و در مساجد آن را شنیده اند. هنگامی که این کناس پا به بازار عطر فروشان و عطرها می گذارد، کمی که قدم گذارد صیحه ای میزند و بر زمین مدهوش می شود. هرکدام از عطر فروشان به فکر افتادند که چه بکنند. یکی عطر گل یاس آورد، یکی ارکیده، دیگری گل سرخ، هرکس یک عطری آورد و کنار بینی آن مرد گرفت تا او هوش آید، و به خود آید. اما هیچ افاقه نکرد. حکیمی رد می شد، نگاه کرد. تا که شغل این فرد را دانست و چیست و او چه حالی دارد، از آن چیزهایی که او با آنها سروکار داشت آورد و بیخ بینی او گرفت. یک مرتبه آن مرد یک فریادی، یک صیحه ای زد و بر جا نشست.

اینجا فطرت عوض می شود. این مثالی است برای تغییر فطرت انسانها. اگر فطرت انسانها سلیم باشد تمام آن که شرع مقدس اسلام، و آئین اسلام می گوید، همه جاذبه ی فطری دارد. و اگر احساس شد که ما با دین نمی توانیم رابطه ای درست برقرار کنیم، یا مشکل در فطرت ما است یا در تبعیض و در تحویل دین به ما، مسئله ای وجود دارد، یا افزوده شده است یا کاسته شده است.

زیربنا یا پایه دوم- عقل است

عامل دومی که زیربنا و یکی از استوانه های اساسی شرع مقدس اسلام است عقل است. خداوند سبحان عقل را در وجود انسانها جوهر و گوهری گرانبها قرار داده است. عقل یعنی انسان را از زشتی ها، کجی ها؛ پستی ها، و سُستی ها مهار کردن است. خداوند سبحان عقل را در وجود انسان نیرویی قوی قرار داده است و عقل در وجود انسان بسیار کارآمد است.

شرع مقدس اسلام آئینی است که بر عقل استوار است. در قرآن می بیند که خداوند سبحان انسانها را مکرر به عقل توصیه و متوجه می کند. اگر اموری است که عقل در ستیزه است، در تمام ادیان الهی حرام است. و در شرع مقدس اسلام تأکید بیشتری به آنها می شود. اگر شراب و خمر را اسلام به عنوان رُجع و عمل پلیدی و عمل شیطانی معرفی می کند، علت بازگشت آن این است که؛ مضیع عقل است. پوشش و تلاش عقل را می گیرد. حتی گاه استفاده ی پاره ای از آن مخدرات، که اگر نزول عقل است، مشکل دارد. حتی، اگر کسی بدون تجویز و دستور پزشک از داروئی استفاده کند، و بیش از حد استفاده کند، فقیهان احتیاط دارند. در این جهت، این کار را شبهه ی حرمت شرعی می دانند. و می گویند در دراز مدت، مشکل بر عقل ایجاد می کند (استحضار دارید که در جامعه آمریکا در حال حاضر در مورد داروهای مُسکن این موضوع را به روشنی می بینیم). در اسلام خداوند سبحان می خواهد انسانها عقول بارور داشته باشند. لذا بارها مشاهده می کنید که خداوند ما را در قرآن دعوت می کند به:

11 ... أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

آیا فکر و اندیشه نمی کنید؟

12 أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ...

آیا تدبر نمی کنید؟

خداوند ما را می خواند به این که عقل مان را بکار ببندیم. علت شناسی کنیم. که نام آن تفکر است. خداوند سبحان ما را در قرآن، به نبرد و توجه عمیق آفرینش خلقت، دعوت می کند. خداوند سبحان در این کره خاکی می خواهد در وجود انسان: عقل بارور باشد. وجود حضرت سید الشهداء می گویند: "خداوندا... آن کسی را که عقل دادی چه ندادی. و به آن کسی که عقل ندادی چه دادی؟" عقل در وجود انسان یک چنین جوهر قوی و مؤثر است.

در قرآن کریم می بینیم که بعضی وقتها از عقل یک تعریف ظریفی می شود. خداوند سبحان از عقل تعریف "لب" می کند. آمده: 13 لب در قرآن: **الْأَلْبَابِ** (خردمند)

هُدًى وَذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤:٤٠﴾

کتابی که خود هدایت است و برای خردمندان اندرز

لب: آن عقلی است که بر آن هوا گرفته نشده است. آن عقلی است که در وجود انسان اسیر نیست. اسیر خُب افراطی و اسیر بغض افراطی در آن چنین حالتی نیست. انسان وقتی که دچار خُب افراطی می شود دچار دشمنی افراطی می شود. عقل دارد اما لب ندارد. عقل او مجرد نیست، خرد ناب نیست.

خداوند سبحان این را می ستاید، الْأَلْبَابِ را در قرآن می ستاید. آئین اسلام، معارف اسلامی، شریعتی است. اسلام آئینی است که مستلزم بر عقل است.

زیر بنا یا پایه سوّم - علم است

سوّمین زیر بنای شرع مقدس اسلام را علم تشکیل می دهد. اسلام آئینی است علمی و توصیه به علم در آن بسیار می شود. مستظهرید، اولین جایی که خداوند سبحان با پیغمبر خویش سخن می گوید پنج آیه اول سوره مبارکه العلق می باشد:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ

بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾

بخوان به نام پروردگارت که بیافرید. (۱) آدمی را از لخته‌خونی بیافرید. (۲) بخوان، و پروردگار تو ارجمندترین است. (۳) خدایی که به وسیله قلم آموزش داد، (۴) به آدمی آنچه را که نمی‌دانست بیاموخت (۵)

در اینجا چه چیزی مشاهده می شود؟ قرائت است، قلم است، آموزش است، معلم است و متعلم. پنج آیه اول در زمین و منطقه ای که ۱۷ نفر بیشتر در سرزمین مکه توان نوشتن جزئی نداشتند. اینجا سخن از **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** بکار می آید. نوشتن خواندن آموزش تعلیم و تعلم. خداوند سبحان در قرآن می گوید:

12 قرآن کریم - سوره محمد - آیه 24 (47:24)

13 قرآن کریم: (2:179)، (2:197)، (2:269)، (3:7)، (3:190)، (5:100)، (12:111)، (13:19)، (14:52)، (38:29)، (38:43)، (39:9)، (39:18)، (39:21)، (40:54)، (65:10)

14 فَاَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...

ای فرد مسلمان نگو **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، بدان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را، تا علم به **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** برای تو پیدا شود. خداوند سبحان مقام عالمان را در قرآن به آنجایی می رساند که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَإِذَا قِيلَ
انشُرُوا فَاذْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

15 خَيْرٌ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون شما را گویند در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد. و چون گویند که برخیزید، برخیزید. خدا آنهایی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی برافرازد، و خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است

خدا رفعت می دهد آن کسانی که زحمت علم را بر خودشان هموار می کنند. خداوند در سوره الأسراء آیه 36 به ما توصیه می کند که:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

و (ای انسان) هرگز آنچه را که بدان علم و اطمینان نداری دنبال مکن که چشم و گوش و دل همه مسئولند

چیزی را که علم به آن ندارید اصلاً تبعیت نکنید. چیزی را که علم به آن ندارید هرگز توصیه نکنید. دنبال معیارهای علمی باشید. قرآن، ما را متوجه به علم می کند. اساس اسلام را علم و دانش و معرفت و شناخت عظیم می سازد. بنگرید به سخنان اهل بیت:

وجود مقدس خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص)، بارها در فرمایشات خودشان دامنه ی علم را آنچنان گسترده کردند که می دانید حد و مرزی برای علم قائل نشدند. نه زمانند، نه مکانند. گفتند علم را بیاموزید: از ابتدا تا انتهای عمر.

در فرهنگ اسلام در ایران، کلمه فارغ التحصیل وجود ندارد. در فرهنگستان ادب و ادبیات پارسی در این چند سال اخیر این تحول را ایجاد کرد. واژه فارغ التحصیل را از دانشکده های ما برداشتند. الآن ما در ایران به دانشجویی که از دانشگاه بیرون می آید فارغ التحصیل نمی گوئیم، در هر مقطعی که باشد، بلکه دانش آموخته می گوئیم. یعنی کسی که دانش یاد گرفته است. چون انسان مسلمان هرگز فارغ التحصیل نمی شود. تا لحظه ی آخر هم، ما در حال آموختن هستیم.

آیا جریان ابوریحان بیرونی و همسایه ی فقیهی که به دیدار او در لحظات آخر عمر آمد را می دانید؟ ابوریحان بیرونی آن ریاضی دان، و نجوم دانی است که ۴۵۰ تا ۵۰۰ سال قبل از گالیله ثابت کرد که زمین گرد است و مساحت آن را به دقت محاسبه کرد. ابوریحان در ریاضی اثبات قوانینی کرده است که بعد از او چند صد سال فقها می خواستند آن را اثبات کنند. حال لحظات آخر جان دادن است و همسایه فقیه به دیدار او آمده است. ابوریحان سؤالی کرد از فروع دین در مورد وضو که چنین یا چنان؟ همسایه فقیه گفت: ابو ریحان، تو که نمی توانی به این مسئله عمل کنی چرا سؤال می کنی؟ گفت: اگر من بدانم و بمیرم بهتر است در اسلام، یا ندانم؟ همسایه گفت: اگر بدانی بهتر است. ابوریحان گفت: پس بگو بدانم بعد بمیرم، این شبیه ی خود را نیز بگیرم. گفت همسایه فقیه که تا به درب خانه رسیدم، ناگهان صدای شیون زن و فرزندان ابوریحان بلند شد. یعنی ابوریحان جان داد.

14 قرآن کریم - سوره محمد - آیه 19 (47:19)

15 قرآن کریم - سوره المجادله - آیه 11 (58:11)

این تفکر اسلامی است. زیر بنای اسلام را علم و دانش تشکیل می دهد. به ما گفتند که مرز شناسید. گفتند بروید تا اقصی عالم دنیا و علم بیاموزید. گفتند به معلم نگاه نکنید. علم را بگیرید حتی از دست زن یا مرد یهودی یا زن و مرد مشرک. دنبال دانش باشید.

گمشته ی مسلمانان علم است. اسلام آئینی است علمی و زیر بنای آن را دانش و علم تشکیل می دهد.

زیر بنا یا پایه چهارم - اعتدال است

چهارمین زیربنای اسلام اعتدال است. آئین اسلام، آئینی است که: آن توازن و آن بالانس کامل را خداوند، در تمام وجود آن قرار داده است. اسلام آئینی است که:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۗ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۗ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۗ نُورٌ عَلَى نُورٍ ۗ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

... لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ..
نه شرقی و نه غربی

یکی از عظیم ترین آیات قرآن که در هزاران محراب مساجد اسلامی آن را مشاهده می کنید، در وسط این آیه ی عظیم خداوند می فرماید که این شجره با برکت نورانی هدایت اسلام " ... لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ... " نه متمایل به شرق و نه متمایل به غرب است. شرقی و غربی اینجا چه معنی دارد؟ این شرقی و غربی که خداوند در اینجا می فرماید آن شرقی و غربی ادبیات انقلابی اسلامی ما نیست که می گفتیم نه شرقی و نه غربی. در اینجا این نه شرقی یعنی مسیحیت و نه غربی یعنی یهودیت. به دلیل اینکه مسیحی ها در قرآن به مشرق شناخته می شوند. مسیحیت بعد از حضرت عیسی(ع) یک عرفان خاصی داشتند. اینها یک رهبانیت به انضمام خاصی داشتند. بطوری که یک حالت گرایش معنوی در میان مجتهدان (قس، کشیشها) و راهبان مسیحیت ایجاد شده بود. اما نکته مقابل، در یهودیت، ما هرگز عرفان نداریم. عمقی نیست، غروب اندیشه های روحی و معنوی است. آنجا طلوع است و اینجا غروب است. یکی شرقی گفته می شود و دیگری غربی. در نهایت؛ یکی رمز افراط است و آن دیگر رمز تفریط. " ... لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ... " در اسلام نه افراط وجود دارد نه تفریط. اما وقتی که نگاه می کنید و پاره ای از احکام را قیاس می کنید در یهودیت در قصد نفس (قتل) بطور کلی دیده وجود نداشت. یکی از احکام تلموت اگر کسی، کسی را می کشت فقط قصاص و بس، تبدیل به دیه نمی شد. آن هم به لحاظ آن دنیا گرایی یهودیان و وضعیت مالی خاص آنها بود. اما در مسیحیت، نقطه ی مقابل آن است. این تفریط شد. گفتند دیه یا بخشش، قصاص وجود ندارد. در حال حاضر در خیلی از کشورهای مسیحی دنیا مجازات اعدام وجود ندارد.

شرع مقدس اسلام آمد و گفت: نه این است و نه آن است. قتل سه نوع است: یا عمدی است یا شبهه عمد است و یا خطائی. هر کدام اینها یک حکم خاصی دارد. گاه باید "ترحم بر پلنگ تیز دندان باشد..."، گاه مجازات اعدام ضرورت دارد. گاه جای دیه است. گاه جای عفو است. در عفو دئی است که در انتقام نیست. در شرع مقدس اسلام احکام همینطور است. مثلاً ارث. بین ارث مسیحیت، و یهودیت. در اسلام این بالانس را می بینیم. در پاره ی دیگر مسائل قضیه این چنین است. آن افراط و تفریط را اسلام به تعادل بدل کرد. در شرع مقدس اسلام ما مأمور نیستیم که دنیا را رها کنیم. نه، ما به بهای آخرت، دنیا را رها نمی کنیم.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ

﴿٧٧﴾ ۱۷ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا (ثواب و سعادت) دار آخرت تحصیل کنی و لیکن بهره‌ات را هم از (لذات و نعم حلال) دنیا فراموش مکن و (تا توانی به خلق) نیکی کن چنانکه خدا به تو نیکویی و احسان کرده و هرگز در روی زمین فتنه و فساد برپا نکن، که خدا مفسدان را ابدًا دوست نمی‌دارد

ما باید زندگی کنیم. ما دنیا می‌خواهیم. کسی که دنیای خوبی نداشته باشد، آخرت خوبی هم ندارد. از دنیا مَمَرُكُمْ وَالْآخِرَتِ مَمَرُكُمْ. علی (ع) می‌گوید دنیا مَمَرِ شماسست و قیامت مَمَرِ شماسست. از همین ممر(گذرگاه) باید توشه بگیرید و به مقر ببرید. اگر کسی بطور صحیح ارتباط درست با دنیا نداشته باشد چگونه می‌خواهد به آن منزل برود؟

ما نه عقبائی (زندگی آینده) گرانیم و نه دنیا گرا، ما هر دو را می‌خواهیم. به ما گفتند دنیا را داشته باشید اما دل به دنیا نداشته باشید. شما با دنیا زیست کنید. خداوند دنیا را برای شما آفریده است. مشکل ما این است که دل به دنیا می‌بندیم. استفاده از دنیا را شریعت به ما چنین توصیه می‌کند: استفاده اصولی، که منتهی به عقوبات باشد، و استفاده ایکه در چهارچوب توصیه‌ی شریعت باشد. تمام اسلام رأفت نیست. و آن دین خشونت هم نیست، بلکه تعادل و اعتدال در اسلام وجود دارد. هر شیئی که به مرز اعتدال برسد نتیجتاً چه می‌شود؟ باقی می‌ماند. هر چیزی که به سوی افراط و تفریط برود محکوم به شکست است.

در اسلام خدا و خلق هر دو دیده می‌شوند. عبادت هم به خدمت خلق است و هم به تسبیح و سجاده و تلق. در اسلام این در کنار همدیگر آمده. یک دست باید بسوی خدا باشد، و دست دیگر در دست 18 است وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ... مردمان باشد. احسان با خلق با عبادت و بندگی خداوند سبحان است، که وجود انسان را کامل می‌کند. برای ما انسانها در اسلام اینها دو بال وجودی است. همه چیز در اسلام چنین حالتی را دارد. اگر ما درست شریعت را نمی‌فهمیم، اشکال از زیادی خواهی ماست. خداوند می‌گوید: شما را ما اَمْتِ وسط قرار دادیم. اعتدال، یکی از چهار پایه‌ی اصلی اسلام است.

پس یکبار مروری کنیم: ما چهار پایه برای حقانیت اسلام داریم. تا ابد این دین و این وعده‌ی خدا است که می‌ماند، و بشریت به سوی این چهار پایه‌ی اصلی خواهد رفت. این چهار پایه مجدداً:

فطرت است،

عقل است،

علم است،

اعتدال است.

اینها ماهیت تربیت اسلام را هم تشکیل می‌دهند. یعنی تربیت اسلامی باید با این چهار گذاره همراه باشد. با از دست دادن یکی از این گذاره‌ها تربیت اسلامی حاصل نخواهد شد.

قرآن کریم - سورة القصص - آیه 77 (24:77) 17

قرآن کریم - (2:43)، (2:83)، (2:110)، (2:277)، (4:77)، (9:5)، (9:11)، (21:73)، (22:41)، (22:78)، (24:47)، (24:56)، 18 (27:3)، (31:4)، (33:33)، (58:13)، (73:20)، (98:5)